

چرا از کار می‌گریزیم؟

کم بودن ساعات مفید کاری و کارگری از آفات اجتماعی و اقتصادی کشور ماست.

ضعف فرهنگ و اخلاق کار که در قالب ضعیف بودن مسئولیت پذیری شغلی نمود می یابد از نظر بسیاری از محققان یکی از موانع اصلی توسعه یافتگی در ایران محسوب می شود
نوبدهنگ فرهنگ مناسب کار در کشور ما موجب شده است تا «کارگری» یا «کارگریز» در میان مردم به نوعی عادت تبدیل شودو افراد در بسیاری از مواردارزشی برای شغلی که در جامعه به عهده دارند قائل نشوند چه عواملی باعث به وجود آمدن کارگریز کارکنان خواهد شد؟ راه حل رفع مشکل چیست؟

■ **ارتباط «فرهنگ کار» با کارگریز**

مفهوم «فرهنگ کار» از اهمیت زیادی برخوردار شده است به طور کلی فرهنگ کار به مجموعه ارزش ها و نگرش های پذیرفته شده یک گروه کاری در انجام فعالیت های یک سازمان گفته می شود که کمتر در جامعه ایرانی تعریف شده است از مهم ترین نشانه‌هایی که ضعف فرهنگ کار در ایران را مشخص می سازدمی شود به«کارگریز» اشاره کرده که می توان با مواردی از قبیل گریز از محل کار و غیبت های مکرر مرخصی های روزانه و ساعتی مکرری انگیزگی در کار اتلاف وقت در محل کار و امثالهم را به عنوان مصداق آن برشمرد که متأسفانه به صورت بارز در محیط کاری ایران وجود داشته و قابل مشاهده می باشد.

■ **۴ ریشه پایین بودن سطح مسئولیت پذیری**

شغلی
ریشه اول: وجود تبعیض و گزینش های انتخابی در بسیاری از سازمان ها افرادی وجود دارند که دارای دانش و تخصص بالایی هستند ولی به خاطر برخورد گزینشی و انتخابی و وجود تبعیض در جایگاه یابنی قرار می گیرند و بالعکس طبیعتا این وضعیت می تواند باعث کاهش بازدهی کاری کارکنان و همچنین کم انگیزگی کارکنان در پرداختن به وظایف شغلی مورد نظر شود.

ریشه دوم: عدم توجه به علاقه و استعداد در انتخاب شغل
به کار گماردن افراد در مشاغلی که نه در آنها استعداد قابل توجهی وجود دارد و نه علاقه قابل ملاحظه ای به حوزه های فعالیت شان در آنها مشاهده می شود قاعدتا منجر می شود که افراد نه تنها پیشرفتی در شغل خود نداشته باشند بلکه سطح رضایت شغلی آنها نیز بسیار نازل باشد پس بسیار طبیعی به نظر می رسد که چنین افرادی «کار گریز» باشند. به کار گماردن افراد در مشاغلی که نه در آنها استعداد قابل توجهی وجود دارد و نه علاقه قابل ملاحظه ای به حوزه های فعالیت شان در آنها مشاهده می شود قاعدتا منجر می شود که افراد نه تنها پیشرفتی در شغل خود نداشته باشند بلکه سطح رضایت شغلی آنها نیز بسیار نازل باشد پس بسیار طبیعی به نظر می رسد که چنین افرادی «کار گریز» باشند

ریشه سوم: عدم درک اهمیت برخی شغل ها در جامعه
در کشورهای کمتر توسعه یافته که بهره وری نیروی کار در سطح پایینی قرار دارد بسیاری از شاغلان شغل های مختلف از خرده فروشان کالا و خدمات گرفته تا کارگران و کارمندان به صورت آگاهانه یا ناخود آگاه هستند و جایگاه شغل خود را در جامعه درک نمی کنند و کمتر به این مسئله می اندیشند که در غیاب شغل آنها چه تبعات منفی مختلفی داننگیر جامعه خواهد شد طبیعتا چنین افرادی به منظور اینکه وجهه اجتماعی بیشتری کسب کنند اهمیتی برای شغل فعلی در نظر نگرفته

□**قسمت دوم**

مسلمان برده ی یک یهودی بنی قریظه، به نام عثمان بن شهل وزنی ازقبیل ی جهینه یا سلم، وخالصه، دختر یکی ازاحلاف بنی نجاربوده، و کارش نگهبانی تاکستانهای یثرب بود.به اسلام می گردد و توسط همکیشان جدیدش به بهای ۳۶۰ نهل نخل و ۴۰ اوقیه طلاخریده شد.با اینکه در مدینه به د جزه مهاجرین قرار گرفت، به دستور پیامبر؛ باحقیقه ازخبربرادر می شود.یکی از صحابه ی بزرگ می شود.بعد ازفتح تیسفون، توسط عمر به فرمانروایی مداین منصوب می شود، و در ۸۴ سالگی از دنیا می رود، و در مداین به خاک سپرده می شو(لوثی ماسینیون مسلمان پاک ص ۸۸)

گویند سلمان درجریان سقیفه بنی ساعده ازعلی(ع) دفاع نمود.با توجه به کینه عمر نسبت به اشخاصی که به سقیفه و انتخاب ابوبکر اعتراض داشتند، انتصاب او به فرمانداری مداین، توسط عمر خطاب شگفت انگیز است! چون کینه وقصاوت عمر زنازدخاص وعام است! برای نمونه(ابوجعفر گوید: سبب عزل خالد بن سعید، چنانکه در روایت آمده، چنان بود که وی پس از در گذشت پیامبر خدا(ص) ازین بیامد ودوماه در کاربعت درنگ کرد و می گفت: پیامبر مرا ساری داده و تا وقتی وفات یافته مرا معزول نکرده و هم علی بن ابیطالب وعثمان بن عفان را دیده بود و گفته بود: ای پسران عبدمناف، چرا رضایت داده اید، کار شما بدست دیگری افتد!،ابوبکر به کار وی اهمیت نداد، اما عمر کینه اورا به دل گرفت وهنگامی که ابوبکر سیاه سوی شام می فرستاد، خالد بن سعید به امیری یکی از چهار سیاه گماشته شد، عمر سخن آغاز کرد و گفت: او را که چنین چندان کرد وفلان وبهمان گفت، ساری می دهی؟ وچنان اصرار کرد که ابوبکر او را معزول ویزید بن ابی سفیان را سالا رکرد(۱۵۲۶ق)«مبشیرین فضل گوید: خالد بن سعید بن عاص، درینم بود، یکماه بعد از در گذشت پیامبر، بیامد و جبه ی دینا به تن داشت، عمر بن خطاب وعلی بن ابیطالب بدید، عمر به کسانی که نزدیک وی بودند، بانگ زد: جبه ی اورا پاره کنید، حریر پوشیده و کسان جبه ی خالد را پاره کردند، او گفت: ای ابا حسن، ای پسر عبدمناف، بر شما تسلط یافتند؟ علی گفت: به نظر تو این تسلط یافتن است؛ خلافت؟ خالد گفت: ای پسر عبد مناف هیچکس مانند شما سزاوار خلافت نبود! عمر گفت: خدا هدایت را خود کند، بخدا پیوسته دروغ زنی، درباری گفتار تو سخن کند، اما جز خویشتن را زیان نرزی!»(ط ۱۵۲۴ق)

ایرانیان، بدین جهت شیعه شدند، چون به خاندان علی(ع) عشق می ورزیدند، چون علی به آنها علاقه داشت، و تا جایی که می توانست، از ایرانیان حمایت می کرد، ایرانیان با تسبیح توانستند، اعتقادات و آیین و مناسک ملی خویش ، چون: نوروز وسده ومهرگان ویلدا و چهارشنبه سوری و سیزده بدر را حفظ کنند. !و آیین توهین علیه ی نسبت به اهل بیته ی خود، در بخش بزرگی از ایران، با عنوان عمر کشان اجرا کنند، این آیین تا قبل از انقلاب اسلامی ۱۳۵۷ دربخشهای شیعه نشین ایران اجرا می شد! که در آن به غصب خلافت وسیلی به زهر(اس) وسقط فرزندش ومصادره ی فدک، اشاره می شد، عمر کشان، جشنواره ی شادی بود و در پایان مترسکی از او را آتش می کشیدند. به این طریق و در زیر لای طرفداری ازعلی(ع) و خاندانش، آیینی که حمله به ایران وغارت وتجاوز به نیاکانشان را مطرح می ساختند! زیرا عمر بعد از رحلت رسول اکرم(ص) مهمترین نقش را به عهده داشت، علی را از حکومت محروم و گوشه نشین ساخت ویرای خلافت بعد از خود، شورای خبرگان رهبری تشکیل داد که به نفع علی(ع) رأی ندادند! وازاینکه عمر بدست یک ایرانی به قتل رسیده بود. مباهات می کردند، پیروزان، قاتل عمر را بزر گترین قهرمان ملی می نامیدند.

توروعمر:

مسورین مخمره(نوه ی عبدالرحمان عوف) گوید: روزی عمر به بازار رفت و ابولؤلؤ (پیروزان) غلام مغیره بن شعبه، وی را بدید و به او گفت: ای امیر مومنان، در کار مغیره بن شعبه، با من نیکی کن که خراجی سنگین برعهده دارم، عمر گفت: صناعت تو چیست؟ گفت: نجارم و نقاش و آهنگر، عمر گفت: خراج تو چند است؟ گفت: هر روز، ۲ درهم، عمر گفت: با این همه کار که می کنی، خراجت سنگین نیست!

اندیشه

✍ **منوچهر حبیبی**

هر طرحی که دولت ها اجرا می کنند باید کارشناسانه و دارای شاخص‌های قابل قبول و در راستای خدمت به مردم و کشور باشد. یقینا اگر طرحی شتابزده و یا براساس اهدافی باشد که از حمایت و پشتیبانی عمومی برخوردار نباشد دیر یا زود شکست خواهد خورد و اگر دولتی روی اجرای آن پافشاری کند منجر به نارضایتی عمومی می گردد.

شاید یکی از طرح‌هایی که طی سال گذشته در برخی از استان‌ها و از جمله فارس به طور آزمایشی اجرا گردید، طرح پزشک خانواده بود. طرحی که حداقل اسم دهان پرکنی داشت، چرا که تصور بسیاری از مردم این بود که من بعد علاوه بر سرویس دهی های مراکز درمانی، خانواده‌ها از نظر پزشکی و درمانی مورد توجه بیشتری قرار می گیرند.

پیش از آنکه به ادامه این بحث بپردازیم توجه خوانندگان عزیز را به برخی معطوف می دارم که در آموزش و پرورش اجرا شد: بیش از یک دهه پیش به ناگاه طرحی اجرایی شد که به دوره ی پیش دانشگاهی معروف گردید. در آن سال‌ها آقایان در وزارت آموزش و پرورش اعلام نمودند که به دنبال یک کار کارشناسی شده و آزمون و خطاهایی که در آن طرح اجرا شده، در مقطع متوسطه دانش آموزان دبیرستانی بعد از پایان سال سوم دبیرستان به جای گذراندن سال چهارم دبیرستان وارد مراکز پیش دانشگاهی می شوند.

آن چه وارد شدنی! در نخستین سال فقط درصدی از دانش آموزان به شرط داشتن معدل بالا باید از آن سال‌ها آقایان در وزارت آموزش و پرورش اعلام نمودند که به درصد بیشتری راهی آن مراکز شدند. شرط معدل افت کرد، پس درصد بیشتری راهی آن مراکز شدند. خلاصه طی فقط مدت کوتاهی آن معدل بالا (عالی) به نمره ۱۰ کاهش یافت و کنار مراکز پیش دانشگاهی روزانه برای دانش آموزان ضعیف که شرایط مراکز روزانه را نداشتند، مراکز پیش دانشگاهی شبانه هم شروع به کار کرد. طوری که در مجموع همه شرایط رفتن به مراکز پیش دانشگاهی و یا بهتر بگوئیم زمینه ی ورود به دانشگاه‌ها را یافتند. بعدها هم که رقابت بر سر جذب دانشجو بین دانشگاه‌های غیر دولتی و نیمه دولتی شدت گرفت، شرط گذراندن پیش دانشگاهی هم به نوعی منتفی شد. آموزش و پرورش و آموزش عالی که این طرح را به معرفی و ارجاع بیماران از سوی پزشکان خانواده کردند و عملا آنچه طی همین مدت نصب مردم و بیماران گردیده است، سرگردانی و اجبار به مراجعه به پزشک خانواده و بیمارستان‌هایی است که فاقد استانداردهای لازم می باشند. متأسفانه این طرح بیش از آن که در خدمت مردم بوده باشد، در راستای ایجاد مانع و کاهش مراجعات مردم به پزشک بوده است. بنابراین این طرح در آینده ای نه چندان دور همانند برخی طرح‌های دیگر کنار گذاشته خواهد شد. هر چند طی این مدت برخی بابت اجرای آن و مقابله با درخواست‌های معقول و منطقی مردم، نشان و تقدیرنامه می گیرند، اما کم نیستند بیماران و مردم ضعیف جامعه که بابت عدم سرویس دهی به موقع دچار ضرر و زیان می شوند و چه بسا دچار نقص عضو می شوند و یا جانشان را از دست می دهند. به راستی می ارزد به اصطلاح برای صرفه جویی در هزینه درمانی دولت و فرار برخی بیمه های درمانی، مردم را از حقوق اولیه شان که بهداشت و درمان است محروم سازیم؟

ایرانیان وخاندان علی(ع):

اولین مرد و دومین مسلمان است. شورایی راهم که برای تعیین رهبری برمی گزیند، عبدالرحمان عوف را رئیسش می کند، تا خواسته ی خود را احمال کند، چون بعد از سلمان وصهیب، نزدیکترین افراد به عمر عبدالرحمان عوف وعثمان بن عفان است، انتخاب اعضای شورا ، یعنی تدبیری پیشگراانه برای انتخاب نشدن علی(ع).

زنان وفورزندان عمر:

«هشام بن محمد گوید: عمر در جاهلیت، ۱- زینب دختر مطعون را به زنی گرفت وازاو عبدالرحمان اکبر وحفصه را آورد، ۲-ملیکه دختر جرجول خزاعی که عبدالله را آورد، ۳- ام کلثوم، دختر مالک که زید اکبر وعبدالله را آورد، ۴- قریبه، دختر ابومیه ی مخزومی را گرفت واز او جدا شد و پسر ابوبکر عبدالرحمان اورا به زنی گرفت، در اسلام، ۱- ام حکیم، دختر حارث بن هنام مخزومی که فاطمه واز او آورد وطلاقت داد، ۲- حبیله، خواهر عاصم بن ثابت انصاری که عاصم را از او آورد، سپس طلاقش داد، ۳- تهیه، زنی از مردم ین بود واز او عبدالرحمان اصغرا آورد، به گفته ی واقعی، تهیه کزینب و عبدالرحمان اوسط را آورد، ۴- فکیه، که کزینب و زینب را آورد، ۵- عاتکه، دختر زید بن عمر بن نفیل، که پیش از زن عبدالله بن ابوبکر بود، و چون عمر در گذشت، زینب عمر اورا به زنی گرفت، ۶- ام کلثوم، دختر علی بن ابیطالب که مادرش فاطمه دختر پیامبر خدا بود؛ به زنی گرفت وچهل هزار مهر او کرد، زید اصفر وقریه از او آورد،»(ط ۲۰۳۵، ص ۲۰۳۵)

شورای منتخب عمر:

عبدالرحمان عوف رئیس خبرگان منتخب عمر خطاب، اولین کسی است که برای خود کاخ می سازد، زیرا زمان فقر و گرسنگی گذشته، اسلام کشورهای ثروتمندی چون ایران و مصر وسوریه را تسخیر کرده و اموالشان به مدینه سرانزمی شود، عوف هم به تلافی دوران تنگدستی برای جمع مال حریص می شود«بعد که عوف می میرد چون فرزندی نداشته که ماتر که او را به ارث ببرد! ثروت بیکرانش را به مسجد آورده اند چون آن ثروت متعلق به خلیفه است و باید به بیت المال برسد؛ ثروت به طوری انبوه شده که عثمان طرف دیگر آن دیده شو؛ پشت آن پنهان شده و می گوید: خدا عبد الرحمان را آمرزیده است، خوب زندگی کرد و حالام که رفت، ثروت خوبی بجا گذاشت.»(شرعی، مجموعه آثار ص ۲۷ ص ۳۵) زبیر بن عوام، یسرعه ی علی و باجناغ محمد است، لقب سیف الاسلام را از پیامبر گرفته، هنگام مرگ کعبه ملیبون درهم، فقط ثروت نقدی اوست! سعد بن ابی وقاص، سردار قدسیه، بعد از فتح تیسفون و در پنجره و سایر اشیای نفیس آنرا بر می دارد و با آن وسایل، برای خود کاخی در بصره می سازد که به دستور عمر خطاب ویران می شود! سعد پسر عمی عبدالرحمان و عبدالرحمان داماد خاندان عثمان است، عثمان بن عفان، جزوه سابقون است، ازبنی امیه است، لقبش ذوالنورین، چون دو دختر پیامبر(ص) از دخدیجه، همسر او می شوند، در جنگهای بدر کوچک و بزرگ شرکت نمی کند، زیرا همسرش مریض بوده، ولی به اندازه یک مجاهد غنیمت جنگی می گیرد، در جنگ احد می گریزد و یا نزول آیه ای مورد بخشش قرار می گیرد، هیچگاه در میدان جنگ شادتی از خود نشان ندهاده ولی ثروت خود را در اختیار اسلام گذاشته، یعنی با مالش در راه خدا جهاد کرده!طلحه بن عبیدالله، از سابقون است، لقبش طلحه الغیراست، چون در جنگ احد پیامبر را از مرگ حتمی نجات می دهد، وشصت دشتش قطع می شود، سردار جنگی است و فتوحات زیادی داشته! در اواخر عمر به ثروت اندوزی وریاست طببی روی می آورد. علی بن ابی طالب، اولین مرد مسلمان، پسر عمو و داماد پیامبر، دلاوری باک همه ی مرصدها، که به بعضی از فضایلش اشاره شد، «عمر گفت: خلیفه اندامم که یکی از این دو مرد غلی وعثمان به خلافت می رسد، اگر عثمان خلیفه شود، مردی سست رای است و اگر علی خلیفه شود، مردی شوخ طبع است، اگر سعد را خلیفه کنی، شایسته ی آن است!من اورا به سبب خیانت با ضعف معزول نکردم، عبدالرحمان عوف، صاحب حد برآتم است و کاردان و کارساز و محافظی از جانب خدای دارد، سخنش بشنوید، علی با جمعی از بنی هاشم گفت: از ما بگذشت، علی با گفتند، عثمان گفت: کار ما را...

سید پازشک خانواده؟



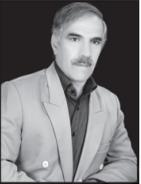
استقبال عمومی بسیار عالی است، کمبود و مشکلاتی وجود ندارد و برنامه ها و اهداف طرح شده و یا مدنظر قرار داده شده به خوبی محقق می گردد. اما آیا واقعا چنین است؟ آیا واقعا مردم از این طرح استقبال می کنند و آیا این طرح در راستای خدمت رسانی به مردم است؟ یقینا در انتقاد از این طرح خدای ناکرده قصد تحقیر و زیر سوال بردن مقام و شان پزشکان را نداریم، اما به راستی آیا این حق مردم نیست

که با شناخت و آگاهی از عملکرد پزشکان چه عمومی و چه متخصص به آنان مراجعه کنند؟

نمی دانم در کدامیک از سفرهای خارجی کدام مسئول ارشد کشور از این طرح خوشش آمده و آن را در راستای صرفه جویی و با اشتغال نیروی بیکار پزشک مناسب دیده اند که آن را به این شکل و فوری و فوری در برخی استان‌ها به طور آزمایشی اجرا کرده و می کنند. متأسفانه همیشه افرادی و یا بهتر بگوئیم مسئولینی هستند که چشمشان را روی واقعیت‌ها و کمبود و مشکلات پیش روی مردم می بندند و با تایید و حمایت بی قید و شرط، سبب تشدید مشکلات و حتی شکست طرح‌ها می گردند. و گرنه این مردم با همه کمبودها و کاستی‌ها در بخش بهداشت و درمان و خدمات رسانی معدود انواع بیمه‌ها، می سوختند و می ساختند. واقعا طرح پزشک خانواده برای کارآموزی برخی پزشکان است که تجربه کاری نداشته اند؟ اگر دولت چنین برنامه ای برای بیماران می بایست پزشکان متخصص را ملزم به به در اختیار گرفتن پزشکان عمومی برای کارهای مقدماتی و ویزیت بیماران می نمود تا ضمن آشنایی بیشتر با کارشان، فرصت تجربه اندوزی نیز پیدا می کردند.

اما هدف سرویس دهی فراگیر و آسان نبوده است، چرا که بعد از مدتی که این طرح مشکل آفرین شد ارائه خدمات رسانی بیمه‌ها را منوط به معرفی و ارجاع بیماران از سوی پزشکان خانواده کردند و عملا آنچه طی همین مدت نصب مردم و بیماران گردیده است، سرگردانی و اجبار به مراجعه به پزشک خانواده و بیمارستان‌هایی است که فاقد استانداردهای لازم می باشند. متأسفانه این طرح بیش از آن که در خدمت مردم بوده باشد، در راستای ایجاد مانع و کاهش مراجعات مردم به پزشک بوده است. بنابراین این طرح در آینده ای نه چندان دور همانند برخی طرح‌های دیگر کنار گذاشته خواهد شد. هر چند طی این مدت برخی بابت اجرای آن و مقابله با درخواست‌های معقول و منطقی مردم، نشان و تقدیرنامه می گیرند، اما کم نیستند بیماران و مردم ضعیف جامعه که بابت عدم سرویس دهی به موقع دچار ضرر و زیان می شوند و چه بسا دچار نقص عضو می شوند و یا جانشان را از دست می دهند. به راستی می ارزد به اصطلاح برای صرفه جویی در هزینه درمانی دولت و فرار برخی بیمه های درمانی، مردم را از حقوق اولیه شان که بهداشت و درمان است محروم سازیم؟

✍ محمد رجبی



را قرین می کرد و گفت با اکثریت باشد! اکثریت شورای تعیین رهبری! سعد پسر عمی عبدالرحمان عوف وعوف دادام خاندان عثمان است و اختلاف نمی کند، عبدالرحمان خلافت به عثمان می دهد، اگر دوتن دیگر، بامن باشند سودم ندهند[عمر گفته اگر رأی اعضا برابر شد، رأی عوف حجت است] در صورتیکه با یکی از آنها بیشتر امید ندارم، عباس گفت: عاقبت با خبر تا خوش پیش من آمدی؟ هنگام وفات پیامبر خدا(ص) به تو گفت:

از او پیرس خلافت با کبیت؟ و نکردی! پس از وفات گفتم: دراین کار شتاب کن، نکردی! وقتی عمر تورا جزو شوری نام برد، گفتم: جزو آنها مشوونشنیدی، یک چیز از من بشنو: جمع هر چه با تو بگویی، بگو: نه مگر آنکه تو را خلیفه کند، از این گروه برترس که پیوسته ما را از خلافت دور می کنند.(ط ۲۰۶۹، ص ۲۰۶۹)

مذاکرات شورا و انتخاب رهبر:

«عبدالرحمن گفت: ای ابوالحسن چه می گویی؟ علی گفت: تهدید کن که حق را مرعع شماری و تابع هوی و هوس نشوی و خوشاوندانه مرعع نداری و ازخیر خواهی اُمت باز نمانی! عبدالرحمن گفت: تهدد کنید که به ضد کسی که تبدیل وتغییر آرد با من باشد و هر که انتخاب کردم رضایت دهید، به شرط تهدد در پیشگاه خدا که خوشاوندان را به سبب خوشاوندی مرعع ندارم و از خیر خواهی مسلمانان باز نمانم، آنگاه به علی گفت: تو می گویی: به سبب خوشاوندی پیامبر(ص) وسابقه ی خدمت مؤثر در کار دین بیش از همه ی حاضران شایستگی خلافت دارم، اما اگر کار از تو بگردد بیه تو نرسد، کدامیک را شایسته ترمی دانی؟ علی گفت: عثمان، آنگاه با عثمان خلوت کرد و می گفت: تو می گویی: پیری ازبنی عبد مناف و داماد پیامبر خدا وعموزاده ی وی که سابقه و حرمت دارم نباید این کارازمن بگردد ولی اگر به تو ندهند، کدامیک را شایسته تر دانی؟ گفت: علی، آنگاه با زبیر خلوت کرد وهمان سخنان بگفت، زبیر گفت: عثمان، آنگاه با سعد خلوت کرد و با او سخن کرد، او گفت: عثمان، آنگاه علی پیش سعد آمد و گفت: تو را به حق خوشاوندی این پسر م با پیامبر خدا و به حق خوشاوندی عموم حمزه با علی گفت: ما را عبدالرحمن برضد من و به نفع عثمان تهدد نشوی، کاری که ازمن ساخته است از عثمان ساخت نیست!»(ط ۲۰۷۱، ص ۲۰۷۱)

رأی سعدایی وقاص بعد از گفته ی علی(ع) به خود عبدالرحمن و آگدامی شود واونسی پذیرد، سپس به نفع علی رأی میدهد، زبیر هم به علی رأی می دهد، طلحه هم که دیگر عضو شورا است در مدینه نیست، با این حساب علی(ع) دو، رأی دارد و اگر عبدالرحمن به عثمان مایل باشد، می شود یک رأی و خلافت علی(ع) محرز است، ولی شایدی و حیلہ گری عوف کار را دگرگون می کند؟! «فضای پروردگار بر عثمان قرار گرفت و چون نماز صبح بکردند، عبدالرحمن گروه را فراهم آورد و کسان فرستاد ومهاجرانی را که در مدینه بودند، با اهل سابقه و حرمت از انصار وسران سیه نابورد، مسجد از مردم پر شد، آنگاه عبدالرحمن گفت: ای مردم، می خواهند مردم ولایات سوی ولایات خویش روند[کسانی که برای دفن عمر آمده بودند] و دانسته باشند که امیرشان کبیت؟ سعید بن زید گفت: ما تورا شایسته ی این کار می دانیم، گفت: دیگری بگوید! عمار گفت: اگر می خواهی مسلمانان اختلاف نکنند با علی بیعت کن، مقداد بن اسود گفت: عمار راست می گوید اگر با علی بیعت کنی، اطاعت آورم، ابن ابی سرح گفت: اگر می خواهی قریش اختلاف نکنند با عثمان بیعت کن! عبدالله بن ابی ربیعہ گفت: راست می گوید اگر با عثمان بیعت کنی، اطاعت آورم، عمار بن ابی سرح دشنام داد و گفت: ازکی نصیحتگر مسلمانان شده ای؟ آنگاه بنی هاشم وبنی امیه سخن کردند، عمار گفت: خدا ما را به پیامبر خویش حرمت داده بدین خویش عزت بخشیدی، ای مردم چرا این کار را از خاندان پیامبرتان بیرون می برید؟ یکی از بنی مخزوم گفت: ای پسر سیه از جد خودت تجاوز می کنی، تورا چه کار به اینکه قریش برای خود امیر تعیین می کند!

... ادامه دارد...